

## سخن سردبیر

## آزادی انسان‌ها و حد و مرز آن، بخش یکم

آیا انسان آزاد آفریده شده است؟ یعنی به اختیار خود در این جهانی که فعلاً می‌شناسیم پای گذاشته است؟ آیا چون آزادانه و با اختیار خود آفریده نشده است، در نتیجه به صورت غریزی در تمام طول تاریخ در ستیز برای به دست آوردن آزادی بوده است؟ اگر انسان ادعای آزادی‌خواهی داشته و دارد و خداوند را سرزنش می‌کند که بدون مشورت او دست به خلقت او زده است، پس چگونه است خود در نقش خالق وارد می‌شود و با هیچ‌ترین امکانات والدگری و خالق‌گری، دست به زاینده‌گری و آفرینش می‌زند تا در رکود روانی فرو نرود؟ چگونه می‌توانیم خداوند را مورد سوال قرار دهیم که چرا ما را بدون اجازه خودمان خلق کرده است ولی خودمان بدون اجازه فرزندانمان، آنها را خلق می‌کنیم؟ تازه پدیده‌های بسیار کثیف‌تری هم خلق می‌کنیم که مسئولیت آنها را به ادعای آزاد بودن و اختیار داشتن، برعهده نمی‌گیریم؟ مگر محیط زیستی که در دنیای کنونی حاکم است، مگر این بی‌عدالتی و صفا ناپذیری که در هر گوشه کنار این جهان هستی حاکم است، مگر فاصله طبقاتی گرفته تا هر جرم و جنایت و فساد و رقابت جنون‌آمیز اقتصادی که شاهد هستیم، مگر ... در ابتدای پیدایش خلقت انسان وجود داشتند؟ مگر خالق این پدیده‌های زشت، انسان نبوده است؟

دقیقاً نمی‌دانم از کجا شروع کنم، ولی برحسب تخصص ناچیزم اجازه دهید از دیدگاه روان‌شناسانه بحث را پیش ببرم و بعد در ادامه ببینم این ذهن پراکنده معشوش، مرا به کجا می‌برد. نه نه یک دقیقه صبر کنید؛ نخست اجازه دهید چند تا از نقدهای وارد شده به سخن‌های قبلی‌ام را پاسخ بگویم. چون اگر به مفهوم آزادی اعتقاد دارم و چون آزاد بودن، مسئولیت به دنبال دارد؛ بنابراین تا حدی مسئولیت حرف‌هایی که به زبان می‌آورم یا در سخنانم می‌نویسم را بر عهده بگیرم. فقط باور کنید (حالا اگر نتوانستید باور کنید تلاشتان را بکنید حداقل، نخند. دارم جدی حرف می‌زنم) در جهت تبرئه کردن و اتهام‌زدایی از شخصیت و دانش علمی ناچیز خودم نیستم.

بر من خرده گرفتند که مگر شما استاد فلسفه گرفته تا جامعه‌شناسی و تاریخ ادیان و خداشناسی و ... هستید که درباره همه مسائل نظر می‌دهید؟ نه نیستم. اصلاً اصطلاح معلم (نگویید فرهنگی هستم و افراد جامعه به دو دسته فرهنگی و غیر فرهنگی تقسیم نکنید- هرچند می‌دانم چنین قصدی ندارید، ولی هر فردی مسئول قصدها و نیت‌هایی که ندارد نیز است. کارگردانی که فیلمی را با هدفی بسیار مقدس می‌سازد، ولی اگر علاوه بر آن پرخاشگری گرفته تا هزار درد و مرض ناخواسته را در جامعه ترویج دهد، مسئول قصد و نیت ناخواسته‌های خود نیز است) و استاد برای خود حرمتی داشته است که برازنده حقیری چون من نیست. آره عده‌ای تمسخرم کردند و می‌کنند که مگر شما متخصص دین و خداباوری و چه می‌دونم متون مقدس و فقه و ... هستی؛ غافل از این که بارها در سخن‌هایم تأکید کردم به‌عنوان مخلوقی از مخلوقات خداوند دوست داشتنی‌ام سعی می‌کنم جدای از تخصصم فقط نظر و دیدگاهم را بر اساس مطالعات شخصی خارج از رشته تحصیلی به نگارش درآورم؛ الزماً نه به‌عنوان متخصص در روان‌شناسی کودکان با اختلالات عصبی تحولی و نیازهای ویژه، که (بلکه غلط است، بل به معنای که است پس بلکه یعنی که که) به‌عنوان فردی آزاداندیش خداپاوار و دین‌پژوه که دوست دارم قلم بزنم، نه با روش دو تا دو تا چهار تا؛ که با روشی که دست‌هایم و انگشت‌هایم بر صفحه کلید کامپیوتر بی‌اختیار فشار وارد می‌کنند. نه با هدف راضی کردن و راضی نگه‌داشتن مخاطبانم، که شاید هم با هدفی که از ناخودآگاهم برمی‌خیزد و روی صفحه نگاشته می‌شود.

اما مسئله این است که من در سخنان سردبیر مانند همه شماها به‌عنوان یک شهروند حق نظر دادن دارم. این حق را که دارم! ندارم؟ حق ندارم نظرم را درباره وجود یا عدم وجود خدا بگویم؟ حق ندارم نظرم را درباره معنای زندگی و مرگ بنویسم؟ حق ندارم دیدگاه شخصی خودم را برحسب مطالعاتم درباره جرم و جنایات و فسادهایی که در جهانم اتفاق می‌افتد، بنویسم؟ چنین حقی که من و شما داریم. اگر نداشته باشیم که الفبای مفهوم آزادی را زیر سوال بردیم.

ولی زمانی است که شما به‌عنوان یک فیلسوف یا مورخ یا روان‌شناسی کودک یا ... درباره موضوع خاص دیدگاه علمی خودتان را در بوته آزمایش قرار می‌دهید و نتایج آن را منتشر می‌کنید که داستانش جدا است. هرچند که همان فرضیات علمی تا حدی از

همین مطالعات جسته‌گریخته گرفته تا تراوشات و بارش‌های علمی برخواسته از آن به ذهن‌خطور می‌کنند. بگذریم و برویم سراغ نقد بعدی.

عده‌ای تهدیدیم کردند که در یک سخن، شیطان را بر این خداپاوران (به‌ظاهر خداپاور و به باطن شیطان‌صفت) ترجیح دادم، که حداقل شیطان مرد مردانه جلوی خدا ایستاد و گفت و ای خداوند بزرگ، تو فقط شایسته بندگی و سجده کردن هستی نه انسانی که معلوم نیست تبدیل به آدم شود یا نه (در سخن‌های قبلی تأکید کردم ما به‌عنوان انسان آفریده شدیم ولی این‌که آدمیت را در خود ارتقا دهیم و یا بالعکس به سطح حیوانات نزول کنیم و یا پایین‌تر از آن، به متغیرهای مختلف بستگی دارد<sup>۱</sup>). ولی باز هم متهم به دفاع از شیطان شدم. برای این‌گونه نقدها نظری ندارم، ولی خدایا تو راهی نشانم بده تا نشان دهم که پیشرفت‌های علمی بشر امروزی، در جهت نفی قدرت شما و نفی وجود شما و نفی حقانیت شما نیست. هرچقدر علم پیشرفت کند و شرایط زندگی بشر سهولت بخشیده شود هیچ کدام در نفی پیامبران شما و خلق خالقان شما نیست. خدایا شما این قدر فروتن بودی و هستی (اصلاً خودم اونجا بودم و دیدم؛ البته در رویا) که وقتی در طول تاریخ هر نشانه‌ای بر وجود خودت فرستادی نفی‌ات کردند، ولی باز شما فروتنانه گفتمی هیچ طوری نیست، مخلوقاتم بر من پیروز شدند. لبخندی زدی و همچون والدینی که بر برنده شدن فرزندشان و باخت خودشان خوشحال و خوشحال‌تر می‌شوند، بر خود بالیدی. ولی کیست که باور کند که عمداً باختی تا مخلوقاتت طعم برد را مزمره کنند.

اجازه دهید که چون خداپاور و دین‌پاور هستم (البته باید عرض کنم همان‌طور که شما آخرین نسخه مجموعه‌های تشخیصی اختلالات روانی را بر نسخه‌های قبلی ترجیح می‌دهید من نیز آخرین دین را نه در نفی ادیان قبلی، که در تکمیل ادیان قبلی، بیشتر قبول دارم)، چند آرزو فقط برای آرامش خودم بنویسم و بعد به توضیح سازه آزادی می‌پردازیم و ببینیم تا کجا می‌توانیم پیش برویم: خدایا تو که به‌ظاهر ناموجودترین و به باطن موجودترین هستی که هر موجود و ناموجودی در تمامی هاله‌های زمانی و مکانی بر وجود نازنینت صحنه گذاشتند، تو کمکم کن، تو راهی نشانم ده- باور کن کم آوردم. برای کمک به آن‌هایی که به آیات تو آگاهانه و به‌منظور کسب زر و زور و ثروت و شهرت و ... کفر ورزیدند و خود را به خواب زدند، از دست حقیر کاری بر نمی‌آید ولی خداپاورانی را سراغ دارم که از هر خداپاوری چون من، به تو نزدیک‌ترند و آدمیت و شرف و اخلاق و ... بر ذره ذره وجودشان غلبه کرده است؛ حداقل این افراد را به کمکم بفرست. من در این وهله زمانی و مکانی در نشان دادن وجود تو و شگفتی‌های آفرینش تو مستأصل شده‌ام. بیش از هر زمانی به تو محتاجم.

ای خداوند بزرگ همه عالمان خیراندیش و نیک‌اندیشی که تو را انکار می‌کنند ولی می‌دانم و می‌دانی که در ذاتشان حضور داری، خواهش می‌کنم بیشتر بر آنها ظاهر شو. در این مرحله که گفتارصفتان زمین و زمان و ثروت‌اندوزان از یک سو (برای کسب قدرت و ثروت هرچه بیشتر) و برخی عالمان و دانشمندان بله‌قربانگوی آنها هر روز سعی می‌کنند بر پیام‌آوران تو کفر ورزند و تمام تلاششان را بسیج می‌کنند تا ثابت کنند این تو نبودی و نیستی که بر عالم حکومت می‌کنی، که علم و پیشرفت‌های علمی است که جهان را در تسخیر خود درآورده است به‌گونه‌ای که انگار خودشان، خود و جهان شگفت‌انگیز را آفریده‌اند؛ انگار که خود تمامی میلیاردها کهکشان‌ها را آفریده‌اند و حرکت و نظم آنها را مدیریت می‌کنند؛ آنها را نیز متنبه کن.

خدایا به پژوهشگران ما، حداقل یک کوچولو صداقت؛ به دانشمندان ما انصاف؛ و به خداپاوران ما عقل و استدلال علمی؛ و خداپاوران ما مقداری قضاوت دور از تعصب، و به خداپاوران ما نواندیشی و تفکر؛ و ... عطا کن. خدایا می‌دانم که اگر در دیار دیگری

۱. راستی من حیوانات را موجودات پستی نمی‌دانم. چه بسا انسان‌هایی که از گفتار نیز مرده‌خوارترند. حتی در تمایز انسان با حیوانات نظرها دادند که انسان‌ها مختار هستند ولی حیوانات برحسب غریزه عمل می‌کنند؛ انسان‌ها عشق می‌ورزند و حیوانات از عشق هیچ نمی‌فهمند، جوری نظر می‌دهند که انگار رفتند تو جلد زنبور عسل گرفته تا پرنده‌گان حلول کردند و با قطعیت می‌گویند که پرنده‌ای که غذایش را حاضر است بمیرد ولی به جوجه‌اش می‌دهد اسمش عشق نیست ولی پسر و دختری که تا هورمون‌های جنسی‌شان فوران می‌کند سوار هم می‌شوند یا مادری که حاضر است گرسنگی بکشد ولی به نوزادش شیر می‌دهد اسمش عشق است. همین کار را پرنده مادر انجام می‌دهد اسمش غریزه است و عشق نیست ولی مادر انسان انجام می‌دهد اسمش می‌شود عشق. این خوشبختی بشر حد ندارد؛ هرچقدر سیلی بر این خوشبختی بشر وارد می‌شود باز به مرحله آدمیت نمی‌رسد. آره داشتیم به عرض می‌رساندم که هیچ کدام از این تمایزات بین انسان و سایر موجودات را موافق نیستیم. چه تفاوتی بینشان وجود دارد بماند در سخنی دیگر.

بودم شاید بر دین دیگری بودم ولی باز با همه مطالعات علمی و غیرعلمی بر این باورم که خوشحالم در برهه‌ای از زمان و مکان به دنیا آمدم که مسلمانم، هرچند که مسلمان‌هایی خوارچگونه چهره کریه و زشتی از دین اسلام به دنیا معرفی می‌کنند که تلاش افراد حقیری چون من، آب در هاون کوبیدن است. ولی خدا جان، من همچنان امیدوارم و به تو و پیام‌آوران تو ایمان دارم.

خدایا می‌دانم که وجود داشتنی و داری و دست‌های پنهانت بر تمامی ذرات هستی گرفته تا میلیاردها کهکشان حکومت می‌کند و تلسکوپ‌های پیشرفته فقط ذره‌ای از عظمت آفرینش‌های تو را به تصویر و تصور می‌کشند. ولی مشکل فعلی‌ام این است که کشفیات جدید بشری گرفته تا همه و همه را به نام علم و به نفی وجود تو سند می‌زنند و مسخره‌ام می‌کنند که دیدی از ویروس کرونا گرفته تا کشف میلیاردها کهکشان‌ها را علم توانسته نشان دهد نه آیات متون مقدس خدای تو. انگار که خدا باوری، از علم و منطق به دور است و خدا همیشه و همیشه انسان را توصیه کرده که بر علم و تفکر و اندیشه تکیه نکند و فال و جادو و استخاره و ... را راهگشای حل مشکلات خود پیشه کند.

حالا چند عبارتی درباره آزادی و حدود آن سخن گویم. همه شما می‌دانید که آزادی، مسئولیت را به همراه دارد. مثالی ساده بیان می‌کنم. فرض کنید آزاد باشید که بین دو انتخاب رشته تحصیلی، بین انتخاب دو جنس مخالف برای ازدواج، بین انتخاب خرید دو ملک، بین انتخاب دو شغل، بین انتخاب علم و ثروت (درباره علم بالاتر است یا ثروت، به شرط بقا عمر در سخنی خواهم نوشت)، و ... آزاد باشید که خودتان انتخاب کنید و فرد یا هر شرایط و عوامل بیرونی بر شما انتخابی را تحمیل نکند، در آن صورت اگر اشتباه انتخاب کرده باشید، بدیهی است که باید مسئولیت اشتباه خود را بپذیرید. اما داستان به این راحتی هم نیست. باید ابتدا ثابت شود که شما اشتباه کردی که یک رشته تحصیلی را به رشته دیگری ترجیح دادید. تا این جا مشخص شد نخست اینکه آزادی با مسئولیت همراه است و دوم اینکه آزادی داشتن، ترس و دلهره به همراه دارد و چه انسان‌هایی که دوست دارند از دیگران برای انتخاب مناسب مشورت بگیرند و از بار مسئولیت خویش بکاهند. حالا مثالی ذکر می‌کنم. فرض کنید دانش‌آموزی سال‌ها برای قبولی در دانشگاه برجسته‌ای تلاش می‌کند ولی در دانشگاهی با تراز علمی پایینی قبول می‌شود. در ابتدا یک دوره سیکوزی نوروزی را طی می‌کند؛ اشکالی ندارد طبیعی است. به تدریج این آقا پسر یا دختر خانم جوان ما با جنس مخالفی آشنا می‌شود. خلاصه عاشق هم می‌شوند و وای چه تبادلات عواطف و احساسات عاشقانه‌ای که ردوبدل نمی‌شود. این دانشجویی در ابتدا نگون‌بخت که دانشگاه درجه یک قبول نشده بود و دوره کوتاه غم و آنده را پشت سر می‌گذاشت به تدریج دگرگون می‌شود؛ باور کنید ممکن است خدا باور شود). اصلاً تا الان که به تقدیر و سرنوشت هیچ اعتقادی نداشت و تأکید می‌کرد که هر کسی با دست‌های خودش انتخاب می‌کند و انسان باید آزاد باشد و من به اجبار در این رشته و شهر و دانشگاه دارم درس می‌خوانم، به تدریج به تقدیر و سرنوشت و دست‌های پنهان خداوند نیز ایمان می‌آورد و می‌گوید: ای جان ای جان سرنوشت این بود من دانشگاه بهتر قبول نشوم و در این دانشگاه با مرتبه علمی پایین قبول شوم و با فرشته‌ای چون تو آشنا شوم. اصلاً من چه دیوانه‌ای بودم که می‌خواستم رشته پزشکی بهترین دانشگاه تحصیل کنم. خلاصه سرتان را درد نیارم این دختر و پسر با هم ازدواج می‌کنند و پیش می‌روند. کم‌کم مشکلات روابط زن و شوهری گرفته تا مشکلات در سبک‌های متفاوت فکری و پیشرفت‌های بعدی در جهان بینی و دخالت خانواده‌ها و هزار مصیبت ازدواج‌های ایرانی، مثل آوار یک زلزله هشت ریشتری، به روابط این دختر و پسر گند می‌زند. آره کم‌کم پشیمان می‌شوند و می‌گویند این مسخره‌بازی چیه. تقدیر و سرنوشت و این داستان‌ها چی بود که به خورد خودم دادم و من احق را بگو این‌ها را باور کردم. کاش یک سال صبر می‌کردم همان دانشگاه بسیار عالی قبول می‌شدم و با چون تویی آشنا نمی‌شدم و ازدواج نمی‌کردم و الان این همه گرفتاری‌ها و مصیبت‌های زندگی را هم نداشتم.

اما داستان به این راحتی نیست. چرخ زندگی بارها و بارها می‌چرخد و بچه‌دار می‌شوند و یا اتفاقات بسیار خوشایندی در زندگی شان رخ می‌دهد. دوباره خدا باور می‌شوند. خداجونم، منو ببخش که در مراحل احساس پشیمانی کردم و ... خلاصه این چرخه ادامه دارد و بسیار پیچیده و پیچیده‌تر پیش می‌رود. اما باید چه کرد و در واقع کدام تصمیم درست بود و باید انجام می‌شد؟. نمی‌دانیم و یا حداقل من نمی‌دانم. اما همین اندازه می‌دانم که با هر انتخابی، تمامی دیگر انتخاب‌های ممکن را از دست می‌دهید. وقتی دختر

مجردی هستید آزاد هستی با هر پسر مجردی در هر جای دنیا ازدواج کنی. ولی وقتی ازدواج کردی یعنی پشت پا زدی به تمامی پسرای که ممکن بود تا سال‌های سال به خواستگاری تو بیایند. پس می‌بینید که چقدر آینده پیش‌بینی‌ناپذیر است. اما منطق حکم می‌کند هرچه بیشتر بررسی کنیم، هرچه بیشتر پژوهش کنیم، هرچه بیشتر مشورت بگیریم، هر چه بیشتر مطالعه کنیم، ... به همان اندازه در انتخابمان به واسطه حق برخورداری از آزادی در انتخاب که داریم و حق طبیعی همه ما است، کمتر اشتباه می‌کنیم. سخن به درزا کشید و البته قول دادم که در چند سخن سردبیر درباره مفهوم آزادی و حدود آن سخن گویم. حداقل اجازه دهید چند جمله‌ای در پایان بدون هیچ رودربایستی درباره آزادی بنویسم.

دوباره فرض کنید پسری مجرد است و پولی هم در بساط ندارد که ازدواج کند، به‌صرف داشتن حق آزادی باید به زن دیگران تجاوز کند؟ فرض کنید حقوق معلمان مدارس و دانشگاه گرفته تا کارکنان ادارات و سازمان‌های مختلف بسیار اندک است، به‌صرف داشتن آزادی، حق دارند رشوه بگیرند؟ اگر بیشتر دانشجویان و استادان برای استخدام و ارتقا دست به صد تا کار کثیف می‌زنند به‌صرف برخورداری از آزادی، ما هم این حق را داریم که این کار را کنیم؟ اصلاً اجازه دهید مثال‌های ساده‌تری بزنم. پشت ماشین نشستید در حال رانندگی هستید و رسیدید به بریدگی (دوربرگردان یا نمی‌دانم هرچی اسمش است)، صبر می‌کنید تا چند تا ماشین رد شوند و بعد شما با توجه به این‌که بسیار فرهیخته هستید، با تعارف و با غمزه و ناز ... و هزار تا اداو اطوار بالاخره افتخار می‌دین از بریدگی یا از میدان رد شوید تا به ماشین‌های پشت سر خودتان اجازه دهید تا بعد از شما حرکت کنند. وقتی هم برگشتید خونه یا محل کار، با همان ژست متمدانه به همکار یا همسر یا فرزندان می‌گویید، ای خدا مردم چرا این طوری شدند، اصلاً نه تعارفی نه احترامی و ... خوب چی می‌شه یک دقیقه صبر کنید تا چند تا ماشین رد شوند و بعد با تعارف و ... حرکت کنید؟ مگر مسابقه است؟ فوقش دو دقیقه دیرتر برسید. بله ظاهر ماجرا، شما بسیار با فرهنگ و متمدن هستید، اما اگر ماشین‌های پشت سر شما مریضی را حمل می‌کردند که به علت اینکه شما به ناحق به دیگران اجازه رد شدن دادید (نوبت آنها نبود)، نتوانستند به‌موقع به بیمارستان برسند و مریض از دست‌رفته باشد چقدر خودتان را گناهکار می‌دانید؟ شما نمی‌توانید به‌حق برخورداری از حق آزادی، آزادی دیگران را به لجن بکشید. شما حتی با سرعتی پایین‌تر از سرعت تعیین‌شده جاده حرکت می‌کنید تا تمدن و فرهنگ متعالی خود را به رخ دیگران بکشید و یا حتی ناخودآگاه و یا ناآگاهانه این کار را انجام می‌دهید، ولی آیا فکر نمی‌کنید که این انتخاب شما و این آزادی شما چه مصیبت‌ها که به سر دیگران نیاورده است و نمی‌آورد؟

نتیجه اینکه آزادی به معنای اینکه ماشینت را با هر سرعتی برانی تا چون دیگران را به خطر بندازی موافق نیستیم؛ ماشینت را با سرعت کمتر از حد تعیین‌شده برانی عرض کردم باز هم جان بسیاری از افراد را ممکن است به خطر بندازی موافق نیستیم؛ آزادی به معنای حق انتخاب داشتن و مسئولیت انتخابی که کردیم، باهش موافقم؛ آزادی به معنای انتخاب آگاهانه‌تر و سپس قبول مسئولیت، بیشتر باهش موافقم. یادمه یکی از نویسندگانه‌ها (اسم این نواندیش را دقیقاً مطمئن نیستم و اگر هم مطمئن بودم نمی‌نوشتم چون شاید راضی نبوده باشد که نظرش را در این سخن سردبیر بگویم)، مثال زیبایی بیان کردند که شما نمی‌توانی در خیابان شلوغ دست‌هایت را دو متر باز کنی و راه بروی و بگی من آزادم هرگونه دلم می‌خواهد راه بروم؛ یعنی معتقد بود که آزادی هر یک از ما تا جایی معنا دارد که مانع حق برخورداری از آزادی دیگران نشود، با این دیدگاه نیز موافقم.

و اما آیا دموکراسی و آزادی‌خواهی به معنای آن است که همیشه حق با اکثریت است؟ پس چرا اکثریت و یا حتی اقلیت‌هایی که برای رسیدن به آزادی در تمامی طول تاریخ مبارزه کردند و به آن رسیدند به تدریج آزادی مابقی را به‌سخره گرفتند؟ آیا دموکراسی‌خواهی و آزادی‌خواهی به معنای آن است که همیشه حق با اکثریت است؟ و اکثریت حق دارند اقلیت را زیر پا له کنند؟ اگر اکثریت بر ناحق باشند چی؟ اگر فرهنگ جامعه آن قدر پایین باشد که اکثریت جامعه ثروت اندوزی را بر علم‌اندوزی، ارجحیت دهند، آن عده اقلیت دانشمندان را بریزیم دریا؟ واقعاً همیشه آن‌هایی که تعدادشان بیشتر است بر آن‌هایی که تعدادشان کمتر است اولویت دارند؟ صدها سوال دیگری در این جا آشکار و نهفته است، ولی در یک عبارت کوتاه نظرم را می‌گویم و بقیه ماجرا را به‌شرط بقای عمر به سخن بعدی واگذار می‌کنم:

اگر حتی یک فرد در یک استان ده میلیونی دوست دارد که در یک رشته‌ای خاص تحصیل کند که هیچ فرد دیگری غیر از او در آن منطقه حاضر نیست در آن رشته تحصیل کند، نظام آموزشی موظف است شرایط برخورداری از تمامی حقوق تحصیلی (استاد، رشته، محتوا، و ...) برای همان یک نفر را نیز مهیا کند. این یک فرد متفاوت از هر نظر، دقیقاً به اندازه تمامی میلیون‌ها افراد دیگر متفاوت از خود، از این حق مشروع برخوردار است که از تحصیل در آن رشته محروم نشود. و اما آیا این سخن ادامه دارد به پرسش‌ها و نقدهایی بستگی دارد که بعد از انتشار این سخن، از شما مخاطبان همیشگی بسیار نازنینم دریافت می‌کنم.

### عباسعلی حسین‌خانزاده

سردبیر نشریه علمی پژوهشی سلامت روان کودک